

Spivak and Subaltern Studies beyond Foucault

A Critical Review on the Book “*Can the Subaltern Speak?*”

Reza Najafzadeh*

Abstract

This manuscript is devoted to the critique of Spivak’s “*Can the Subaltern Speak?*” Spivak as part of the study of history from below deconstructs historiography. Her central theme is the critique of the subaltern-maker sign system. She uses Althusserian concepts such as the theory of ideology and apparatus alongside concepts such as the differential identity, trying to link the grammatological psychoanalysis to the political economy. This is the strength of her work, but there are also serious criticisms of her project. For example, Spivak blocks the path of claimed change and emancipation by declaring the subaltern's inability to speak and her need to be represented. Following Derrida's call to speak of the subaltern through the vague force within us, he opens the way for a kind of ecstatic intuition that works to release the power of imagination and aesthetic taste. Spivak wanted to make the subaltern studies a general theory by linking the international political economy with the hermeneutics of sacred, legal, and educational texts, and literary criticism, but she rarely moved beyond the realm of literary criticism. The validity of her critiques of Foucault and Deleuze can be questioned by referring to their original works.

Keywords: Subaltern Studies, Race, Power/Knowledge, The Theory of Ideology, Post-Colonial Feminism.

* Assistant Professor, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran, r_najafzadeh@sbu.ac.ir

Date received: 10/05/2022, Date of acceptance: 26/09/2022



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



پروپوزیشن گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

اسپیواک و مطالعات فرودستان فراسوی فوکو:

بررسی انتقادی کتاب

آیا فرودست می‌تواند سخن بگوید؟ (*Can the Subaltern Speak?*)

رضا نجف‌زاده*

چکیده

مقاله حاضر به نقد و بررسی کتاب *آیا فرودست می‌تواند سخن بگوید* اختصاص دارد. پرسش محوری این است که اسپیواک چگونه نظریه ایدئولوژی و واسازی را در مطالعات فرودستان به کار می‌گیرد؟ دو پرسش فرعی مقاله نیز چنین است: چه نقدهایی بر رویکرد اسپیواک می‌توان وارد ساخت؟ ترجمه فارسی اثر تا چه میزان با متن اصلی انطباق دارد؟ در پاسخ، معتقدیم که اسپیواک در چارچوب مطالعات تاریخ از پایین یا تاریخ مردم عادی، به واسازی تاریخ‌نگاری می‌پردازد. موضوع محوری وی نقد نظام نشانگانی فرودست‌ساز است. وی مفاهیمی چون نظریه ایدئولوژی و آپاراتوس را در کنار مفاهیمی چون هویت تفاوت‌بنیاد به کار می‌برد و روانکاوی گراماتولوژیک و اقتصاد سیاسی را با هم پیوند می‌دهد. این نقطه قوت کار وی است. اما نقدهای جدی‌ای نیز به پروژه وی وارد است. برای نمونه، اسپیواک با اعلام ناتوانی فرودست در سخن گفتن و نیاز وی به نمایندگی شدن، راه تغییر و رهایی را مسدود می‌سازد. وی با پیروی از ندای دریدا برای به سخن در آوردن فرودست از طریق نیروی مبهم درون خودمان، راه نوعی شهودِ خلسه‌آور را می‌گشاید که به کار آزادگذاری نیروی خیال و ذوق زیبایی‌شناختی می‌آید. اسپیواک می‌خواست از طریق پیوند دادن اقتصاد سیاسی بین‌الملل با هرمنوتیک

* استادیار گروه علوم و اندیشه سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران، r_najfzadeh@sbu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۲/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۷/۰۴



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

متون مقدس، متون حقوقی و آموزشی و نقد ادبی، مطالعات فرودستان را به یک نظریه عمومی بدل کند، اما بیشتر در همان قلمرو نقد ادبی حرکت کرده است. همچنین ضمن تطبیق ترجمه فارسی با متن اصلی، پیشنهادهایی برای بهبود ترجمه ارائه کرده ایم. روش تحلیل به کار بسته شده در این مقاله تفسیر انتقادی با رویکرد تطبیقی است.

کلیدواژه‌ها: مطالعات فرودستان، نژاد، دانش و قدرت، نظریه ایدئولوژی، فمینیسم پسااستعماری.

۱. مقدمه

مقاله حاضر به نقد و بررسی کتاب *آیا فرودست می‌تواند سخن بگوید* (Can the Subaltern Speak?) اختصاص دارد (اسپیواک، ۱۳۹۷؛ Spivak, 1988, pp. 271-313). این کتاب یکی از اصلی‌ترین متون حوزه مطالعات فرودستان (subaltern studies) است. گایاتری چاکراوورتی اسپیواک نویسنده این کتاب استاد علوم انسانی در دانشگاه کلمبیا و از پایه‌گذاران موسسه ادبیات تطبیقی و جامعه (Institute for Comparative Literature and Society) است. وی برای نخستین بار در سال ۱۹۷۶ کتاب *در باب گراماتولوژی نوشته ژاک دریدا* را به انگلیسی ترجمه کرد و این یکی از خاستگاه‌های آغازین شهرت وی است. کتاب *آیا فرودست می‌تواند سخن بگوید* در اصل یک مقاله است که نخستین بار در ۱۹۸۸ در مجموعه‌ای با عنوان *مارکسیسم و تفسیر فرهنگ* منتشر شد. اسپیواک در همان سال به همراه گوها مجموعه‌ای از مقالات موسوم به *مطالعات فرودستان را تدوین و منتشر کرد*. اسپیواک در مقدمه خود با عنوان «مطالعات فرودستان: واسازی تاریخ‌نگاری» می‌گوید کار گروه مطالعات فرودستان ارائه «نظریه تغییر» است. کارگزار این تغییر فیگور «شورشی» یا «فرودست» است. اسپیواک insurgent را معادل subaltern به کار می‌برد. در آن مقدمه ارجمند وی مفاهیمی چون «شیوه قدرت» (mode of power) را که پارتا چاترجی وارد مطالعات پسااستعماری کرده بود (Chatterjee, 1985, pp 53-60)، عمومیت بخشید. اینچنین، مطالعات فرودستان با واسازی تاریخ‌نگاری، جزء مطالعات موسوم به تاریخ مردم عادی یا تاریخ از پایین (history from below) نیز دسته‌بندی می‌شود. وی در مقاله مهم دیگر خود *نسب مطالعات فرودستان با مارکسیسم و فمینیسم را روشن می‌سازد:*

مطالعات فرودستان لایه پایینی جامعه را در نظر می‌گیرد که لزوماً تنها برساخته منطق سرمایه نیست. این تفاوت نظری مطالعات فرودستان با مارکسیسم است. رابطه نظری آن با فمینیسم نیز در این است که فرودست «جنسی شده» است، و از این رو لازم است آن را با کمک نظریه فمینیستی مطالعه کنیم. (Spivak, 2000, p 324-340)

پرابلماتیک اساسی اسپواک نحوه پدیداری آگاهی فرودست و شرایط امکان این پدیداری در نظام دلالت‌ها و نشانه‌ها است (Guha and Spivak, 1988, p 3-32). شیوه قدرت در عین حال که از ساختار اقتصاد سیاسی برخوردار است، بر اساس نظام دلالت‌ها و نشانه‌ها عمل می‌کند. برخلاف گوها و دیوید آرنولد، اسپواک بسیار تلاش کرده است که این واسازی تاریخ‌نگاری را از مسائل هند و جنوب آسیا فراتر ببرد و مطالعات فرودستان را به یک رویکرد مطالعاتی عام تبدیل کند. اما هنوز و همچنان دغدغه «زن فرودست هندی»، در کانون مطالعه وی قرار دارد. رویکرد وی در واسازی تاریخ‌نگاری نیز بی‌نیاز از نقد نیست. ذات‌گرایی و ایدئولوژی قاعداً نباید در واسازی جایگاهی داشته باشد، اما کتاب اسپواک گونه‌ای ذات‌باوری و ایدئولوژی‌اندیشی را به‌طور پنهان و آشکار در خود دارد. در متن مقاله علاوه بر ذکر نقاط ارجمند کتاب، به نقد رویکرد و مدعاهای وی و ذکر پاره‌ای خطاهای پژوهشی وی می‌پردازیم.

این مقاله در پنج قسمت تدوین شده است. ابتدا به ریشه‌ها و خاستگاه‌های فلسفی مطالعات فرودستان می‌پردازیم. سپس جایگاه اسپواک در مطالعات فرودستان را تشریح می‌کنیم. پس از آن به معرفی مدعاهای دیدگاه‌های اسپواک در کتاب *آیا فرودست...* می‌پردازیم. در دو قسمت دیگر به نقد و ارزیابی مدعاهای وی و نیز به ارزیابی تطبیقی ترجمه فارسی کتاب می‌پردازیم. در انتها نیز به جمع‌بندی انتقادی خواهیم پرداخت.

۲. از اسپینوزا تا اسپواک: مطالعات فرودستی و شورش دانش‌های

تحت‌انقیاد

مطالعات فرودستان به نوعی شورش دانش‌ها و نظریه‌های تحت‌انقیاد است. معمولاً بر نیا‌های نزدیک نظریه فرودستان تاکید می‌کنند، و لئوپولد سدار سنگور، فرانتس فانون، آمیلکار کبرال (Amílcar Cabral)، و اسپواک را برجسته می‌دانند. اما شورش دانش‌های تحت‌انقیاد را می‌توان تا صدر جریان‌های جمهوری‌خواه عصر روشنگری ردیابی کرد. از

منظری فلسفی، دریافت‌های اسپینوزا از آزادی و بندگی و مکانیزم‌های عاطفه‌بنیاد و خرافه‌گرایانه انقیاد اهمیتی تعیین‌کننده دارد. این را دلوز و گتاری به‌خوبی دریافته بودند:

... تنها میل و امر اجتماعی وجود دارد، و لاغیر. ... حتی سرکوبگرترین و مرگبارترین اشکال بازتولید اجتماعی را نیز میل تولید کرده است در درون سازمانی که حاصل [پیامد] چنین تولیدی در شرایط مختلف ... است. از همین رو اساسی‌ترین مسئله فلسفه سیاسی هنوز و همچنان دقیقاً همانی است که اسپینوزا به وضوح تشخیص داده بود و ویلهلم رایش دوباره کشفش کرد: چرا انسان‌ها برای بندگی خویش چنان می‌جنگند که گویی برای رستگاری خویش می‌جنگند؟ ... (Deleuze and Guattari, 2000, p 29)؛ همچنین ر. ک. دلوز و گتاری، ۱۳۸۱، ص ۴۳۴)

درواقع اسپینوزا در مقدمه رساله الهیاتی-سیاسی و نیز در رساله اخلاق، مبانی فلسفی مطالعات فرودستان را تمهید کرده بود. آنچه دلوز و گتاری از وی نقل کرده بودند، در واقع در فقرة هفتم مقدمه خود رساله الهیاتی-سیاسی چنین آمده است:

...بالاترین راز حکومت پادشاهی و لازمه اساسی آن در حالت فریب‌ناگه داشتن انسان‌ها و پنهان ساختن ترسی است که زیر لوای خوش‌منظر دین بر آنان غالب است و این سو و آن سو می‌کشاندشان. به طوری که آنان برای بردگی خویش چنان می‌جنگند که گویی برای رستگاری خویش می‌جنگند؛ و فدا کردن خون خود و نثار کردن جان خود در راه شکوه‌مندسازی و پرشوکت شدن شخص واحد را نه خفت‌بار بلکه افتخاری عظیم برای خود می‌پندارند. اما در یک جمهوری آزاد (respublica) نیز می‌توان به موفقیت‌هایی امید بست. چون مانع شدن داوری آزاد افراد از طریق اقسام پیشداوری‌ها و قید و بندها، به کلی خلاف آزادی عمومی است. ... (Spinoza, 2007, p 6).

در صدر بخش چهارم اخلاق نیز اسپینوزا عبودیت را منافی آزادی دانسته بود. در واقع سخن وی این است که مکانیزم‌های عادت‌شده، سوژه را به سمت «شر» سوق می‌دهد. (ر. ک. اسپینوزا، ۱۳۷۶، ص ۲۱۶-۲۱۷)

با تاملات بزرگانی چون اسپینوزا سستی آغاز می‌شود که در قرن بیستم ابعاد جامعه‌شناختی و گفتمانی تودرتویی پیدا می‌کند. البته پیش از او کسانی چون اتین دو لا بوئسی نیز در همین سنت جمهوری‌خواهانه رساله‌هایی نوشته بودند که از منظر مطالعات

فرودستان اهمیت دارد (ر. ک. دو لایوئسی، ۱۳۹۳، ص ۲۶-۲۹، و ۶۲-۶۳). دستاورد فلسفی و سیاسی اسپینوزا و دو لایوئسی توسط آنتونیو گرامشی با مفاهیمی چون فرودست، فرودستی طبقاتی، ستم طبقاتی، خودانگیختگی، طبقه حاکم و طبقه محکوم، و گروه اجتماعی مسلط و هدایت‌گر و گروه فرودست یا توده‌های فرودست وارد گفتارهای انتقادی قرن بیستم می‌شود. شهریار جدید یکی از منابع این بحث است. * گرامشی خصوصاً در نوشتارهای نوجوانی و پیش از زندان خود از بیان و موضعی بسیار شبیه اتین دو لایوئسی برخوردار است. یعنی در ستم‌ستیزی و جباریت‌ستیزی موضعی بسیار انقلابی و بشارت‌گرانه دارد. (برای نمونه، ر. ک. گرامشی، ۱۳۶۰، ص ۶-۸، و ۲۸-۳۲؛ همچنین، در مورد گرامشی متأخر و نظریه فرودستان، ر. ک. : Gramsci, 1978). اما در یادداشت‌های ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۵، و به‌ویژه در نوشتار مهم «هژمونی، روابط نیرو و بلوک تاریخی» است که گرامشی در ذیل بحث درباب ایدئولوژی و تاریخ اخلاقی-سیاسی هژمونی به طرحی از نظریه «طبقه فرودست» می‌رسد. وی جایگاه گروه فرودست در هژمونی اخلاقی-سیاسی در جامعه مدنی در لیبرالیسم لسه‌فر را تحلیل می‌کند. سه مقاله «انقلاب انفعالی، قیصریسم و فاشیسم»، «روشنفکران و آموزش» و «فلسفه، حس مشترک، زبان و فولکلور» نیز از این لحاظ مهم اند. در همین مقاله سوم است که اهمیت کار گرامشی در مطالعه جامعه‌شناختی زبان و فرودستی نمایان می‌شود، و اینکه چطور جابجایی فضایی می‌تواند امکان‌های زبان و سخن گفتن را متحول کند، و چطور فرودست می‌تواند مثل گروه فرادست یا روشنفکران فرادست سخن بگوید. از سوی دیگر، گرامشی وقتی درباره فلسفه پراکسیس می‌نویسد، هژمونی پرولتاریایی را به‌طور غیرمستقیم تعریف می‌کند: این نوع نیرو، ابزار حکمرانی گروه‌های مسلط برای جلب رضایت طبقات فرودست و اعمال هژمونی بر آنان نیست، بلکه تجلی همین طبقات فرودستی است که می‌خواهند خودشان در فن حکمرانی آموزش ببینند. (Gramsci, 2000, p 197, 210, 248, 300, 336, 354, 364, and)

(424)

مطالعات فرودستان را باید فراتر از حلقه رسمی «گروه مطالعات فرودستان» در نظر گرفت. اینچنین، نویسندگان و متفکران بسیاری از لحاظ روشی و نظری به این حوزه کمک کرده‌اند. برای نمونه، روانکاوی رادیکال ویلهلم رایش از منظر مطالعات فرودستان بهره‌های فراوان دارد. سنت مطالعات فمینیستی نیز با طرح مفاهیمی چون ستم جنسیتی و ستم ساختاری به شکل‌گیری سنت مطالعاتی فرودستان بسیار کمک کرده است. * سهم

استادان برجسته مطالعات پسااستعماری و نقد شرق‌شناسی نیز در این میان بسیار اهمیت دارد؛ برای نمونه تاملات ادوارد سعید و هومی بابا. مطالعات گلوپا آنزالدوا (Gloria Anzaldúa) در باب نژاد، زبان، مرز و هویت‌های مرزی نیز از این لحاظ دستاوردهای ارزشمندی دارد. پس از حلقه یا گروه مطالعات فرودستان که با محوریت گوها و دیوید آرنولد تشکیل شده بود، نویسندگانی چون دینز پُترتر، اعجاز احمد، امه سِزر، آرجون آپادورای، بل هوکر و ساری مقدیسی در یکی دو دهه اخیر به پروراندن این نظریه کمک کرده‌اند.

۳. اسپواک و مطالعات فرودستان

حلقه راناجیت گوها (۱۹۲۳-) به اندازه نگرش ادوارد سعید در باب «اجازه روایت کردن و سخن گفتن» در شکل‌گیری افکار انتقادی گایاتری چاکراورتی اسپواک (۱۹۴۲-) مهم است. گروه مطالعات فرودستان توجه به تاریخ را از سنت فوکویی برگرفت و به بازاندیشی درباره تاریخ‌نگاری استعماری هند از منظر زنجیره ناپیوسته قیام‌های دهقانی در دوران اشغال پرداخت. راناجیت گوها گفته بود: تاریخ‌نگاری ناسیونالیسم هندی مدت‌های مدید تحت سلطه نخبه‌گرایی بود. نخبه‌گرایی استعماری و نخبه‌گرایی بورژوا ناسیونالیستی، که در مورد ساخته شدن ملت هند و توسعه آگاهی تعصب داشتند. در تاریخ‌نگاری‌های استعماری و نواستعماری این دستاوردهای ناسونالیستی هدایت شده، به حاکمان، مدیران، کارگزاران، نهادها و فرهنگ استعماری بریتانیایی اعتبار می‌بخشید. و در نوشتارهای ناسیونالیستی و نئوناسیونالیستی به شخصیت‌های نخبه، نهادها و فعالیت‌ها و ایده‌های غالب اعتبار می‌بخشید (Spivak, 2013, p 79؛ اسپواک، ۱۳۹۷ ص ۴۶-۴۷). اسپواک به پیروی از سعید و گوها، بر سیاست مردم (the politics of the people) در سطح خارج و در سطح داخل مدار تولید استعماری تاکید می‌کند. تعریف گوها از مردم، در واقع نوعی هویت تفاوت‌بنیاد (identity-in-differential) است (Guha (ed), 1982, Guha (ed), 1983, Guha (ed), 1983, and Said, 1984). گوها شبکه لایه‌بندی شده پویایی را ترسیم می‌کند که تولید اجتماعی استعماری را پیش می‌برد: ۱. گروه‌های خارجی غالب؛ ۲. گروه‌های بومی غالب در سطح تمامی هند؛ ۳. گروه‌های بومی غالب در سطوح محلی و منطقه‌ای؛ و ۴. مردم یا طبقات فرودست که به یک معنی هستند. گروه‌های اجتماعی و عناصری که مردم یا طبقات فرودست را تشکیل می‌دهند، بازنمایی‌کننده تفاوت جمعیتی بین کل جمعیت هند و تمام

کسانی است که گوها و اسپیواک نخبه می‌نامندشان. در بیان گوها دو گروه نخست «نخبه» خوانده می‌شوند. گروه فرودست حقیقی هویتش عین تفاوتش است، و سوژه فرودست نمایندگی‌ناپذیری وجود ندارد که خودش بفهمد و سخن بگوید. این گزاره برای فهم دیدگاه سیاسی اسپیواک بسیار مهم است.

اسپیواک به دنبال تحقیق درباره نحوه به سخن درآوردن آگاهی فرودست است. راه حل وی این است که روشنفکر نباید از نمایندگی خودداری کند. مسئله این است که خط سیر سوژه چنان خوب ردیابی نشده است که روشنفکر نمایندگی‌اش را به عهده گیرد. در هندوستان پرسش اسپیواک پرسشی قدیمی است: چگونه می‌توانیم به آگاهی مردم دست یابیم و سیاست‌شان را نیز بررسی کنیم؟ فرودست با چه صدا و آگاهی‌ای می‌تواند سخن بگوید؟ افزایش آگاهی ملت هند هدف آنان بود.

تعریف پیتر ماشری از ایدئولوژی در اینجا برای اسپیواک راهگشا است:

چیزی که در یک اثر مهم است، آن چیزی است که اثر درباره‌اش ساکت است. خودداری اثر از سخن گفتن یک بحث است، اما چیزی که درباره‌اش سخن گفته نمی‌شود نیز بحثی است مهم. باید روشی ساخت با هدف ارزیابی سکوت‌ها، اعم از اذعان شده و اذعان نشده. چیزی که اثر نمی‌تواند بگوید، مهم است. (Macherey, 1978, p. 87).

بنابراین، مطالعات فرودستان، همچون نوعی سفر به اعماق سکوت، می‌خواهد گفته‌ها را باز کند و نگفته‌ها را بشکافد (Spivak, 2013, p 81-82). به زعم اسپیواک، «این نوعی فراترفتن از فوکو است».

ارزیابی نقش کشورهای کمپرادور و اعضای بورژوازی محلی در بستر تقسیم کار بین‌المللی، از توجه مطالعات فرودستان به اقتصاد سیاسی بین‌المللی حکایت دارد. تحلیل منطقه حائل بین نخبگان و فرودستان، یا منطقه «مغاک» یا «دخمه» (*antre*) علاوه بر هرمنوتیک متن‌های حقوقی و آموزشی، نیازمند نظریه ایدئولوژی نیز است (Spivak, 2013, p 79). اسپیواک می‌گوید: «وقتی به مسئله آگاهی فرودستان می‌رسیم، فکر آنچه اثر نمی‌تواند بگوید حائز اهمیت می‌شود. در فعل و انفعالات متن اجتماعی، پیچیدگی‌های شورش (*insurgency*) در جایگاه بیان می‌ایستد.» مسئله دیگر اسپیواک این است: چه کسی گیرنده واقعی یک شورش است؟

۴. ساختار و مدعاهای کتاب

آنچه در زبان فارسی به صورت یک کتاب کوچک ۱۱۹ صفحه‌ای منتشر شده، در واقع یک مقاله بلند است. متن اصلی از یک مقدمه کوتاه و چهار بخش تشکیل شده است. ترجمه فارسی دکتر ایوب کریمی شامل یک مقدمه مترجم در ۵ صفحه نیز است. عنوان اصلی این متن اسپیواک «قدرت، میل، منافع» بوده و خود وی در نسخه‌های متعدد بعدی عنوان را تغییر داده است.

چنان‌که خواهیم دید، اسپیواک وامدار آلتوسر است و در همان ابتدای مقاله «تاملات متعهدانه» خود را به بیان آلتوسر در چارچوب «فلسفه‌های نفی» قرار می‌دهد.* در واقع اسپیواک قصد دارد مارکس، فوکو و آلتوسر را به هم پیوند دهد. خود را متعهد می‌داند که با فوکو گلاویز هم شود و ژاک دریدا را مأوای نظری و روشی خویش بسازد. از این لحاظ نظریه فرودستان اسپیواک، آمیزه این چند عنصر است: مبارزه پرولتاریایی علیه استثمار، اتصال مبارزان جدید در هیأت ضد قدرت جدید، نظریه ایدئولوژی، و گراماتولوژی. در طلیعه چاپ اصلی این مقاله اسپیواک، چنین آمده است:

فهم روابط قدرت معاصر، و نقش روشنفکر غربی در درون آن، مستلزم بررسی تقاطع نظریه بازنمایی و اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری جهانی است. نظریه بازنمایی از یک سو به قلمرو ایدئولوژی، معنا و سوبژکتیویته، و از سوی دیگر به قلمرو سیاست، دولت و قانون اشاره دارد. (این مقاله در چندین منبع منتشر شده است. از جمله: Spivak, 2010, p 66-111 and Spivak 2013, p 237).

اسپیواک قصد دارد از «نقد برخی تلاش‌های متفکران غربی برای مسئله‌ساز کردن سوژه» آغاز کند و به «نحوه بازنمایی سوژه جهان سومی در گفتمان غربی» برسد.

۱.۴ بخش اول

اسپیواک در بخش اول متن خود، با محور قرار دادن متن «روشنفکران و قدرت» که حاصل گفت‌وگوی بین فوکو و دلوز است، به نقد مواضع آنان می‌پردازد (Deleuze & Foucault, 1972; Foucault and Deleuze, 1977)؛ این گفت‌وگوی مهم در ۱۹۷۲ منتشر شده و تاکنون دو بار به فارسی ترجمه شده است: از جمله ر. ک. دلوز و فوکو، ۱۳۷۸، ص ۲۹۸-۳۱۵. مدعای فوکو و دلوز این بود که شبکه‌های قدرت/میل/منابع چنان ناهمگن هستند و

نمی‌توان آنها را یک روایت منسجم پنداشت، باید به نقد مداوم پرداخت، و روشنفکران باید گفتمان دیگری جامعه (discourse of society's Other) را بشناسند و افشا کنند. اسپواک در همان بدو امر نقد خود را طرح می‌کند: فوکو و دلوز به نظریه ایدئولوژی توجه ندارند. از دید وی فرم گفتگویی تاملات فوکو و دلوز فی‌نفسه از نوعی عمل بی‌حفاظ مکالمه و دورشدن از تولید نظری اقتدارگرایانه حکایت دارد و راه را برای ردیابی ایدئولوژی و مکالمه در باب ایدئولوژی باز می‌کند. دلوز و فوکو بر شبکه‌های بسیار ناهمگون قدرت/میل/منافع تاکید می‌کنند و فروکاستن آنها به روایتی منسجم را بیهوده می‌دانند. می‌گویند باید به نقدی مستمر دست زد، و روشنفکران باید گفتمان «دیگری جامعه» را بشناسند و افشا کنند. این دو موضع برای اسپواک بسیار ارجمند و مطلوب‌اند، اما هم‌چنان ایدئولوژی در این تحلیل غایب است. «فوکو و دلوز از مسئله ایدئولوژی (the question of ideology) به طور سیستماتیک غفلت می‌کنند و اشارات خودشان در تاریخ فکری و اقتصادی را نادیده می‌گیرند». (ر. ک. Spivak, 2013, p 66؛ اسپواک، ۱۳۹۷، ص ۱۶)

بخش اول سراسر به رویارویی اسپواک با این دو متفکر اختصاص دارد. نقدها از پی هم طرح می‌شوند: فوکو و دلوز قرار بود به نقد سوژه حاکم پردازند، اما بحث خود را به دو سوژه انقلابی یکپارچه و بی‌نام یعنی مبارز مائوئیست و مبارز کارگر تقلیل می‌دهند. از دید اسپواک این نوعی ابتدال لفظی بی‌ضرر برای تخصیص معصومانه اسم خاص مائوئیسم برای پدیده عجیب مائوئیسم در روشنفکری فرانسوی و فلسفه جدید متعاقب آن است که آسیا را به طرزی بیمارگونه به صورت ناپیدا به ذهن متبادر می‌سازد. به‌علاوه، جایگاه مبارزه کارگران در فضای پراکنده قدرت نیز به‌درستی صورت نمی‌گیرد. (اسپیواک، ۱۳۹۷، ص ۱۷)

از سوی دیگر، به باور وی نظریه سیاسی پساساختارگرا تقسیم بین‌المللی کار را نادیده می‌گیرد. نباید مبارزه کارگران را به‌خاطر نفس معصومیت آنان ستایش کرد، بلکه باید به نقد سرمایه‌داری جهانی پرداخت. نقد اسپواک با وجود زبان مُغلق وی، از صراحت ویژه‌ای برخوردار است و می‌گوید نظریه پساساختارگرایی، ساختارگرایی و «پیامبران ناهمگونی و دیگری» این سویه‌های سرمایه‌داری جهانی را نادیده می‌گیرند:

۱. تولید سوژه کارگر و بی‌کار در درون ایدئولوژی‌های دولت-ملت در مرکز؛

۲. کسر کردن طبقه کارگر در پیرامون از تحقق ارزش اضافی و تربیت اومانیستی در مصرف‌گرایی؛
۳. حضور وسیع کار شبه‌سرمایه‌دارانه و وضعیت ناهمگن کشاورزی در پیرامون؛
۴. تقسیم بین‌المللی کار؛
۵. آسیا و آفریقا و سوژه جهان سومی امر شفاف و روشنی نیست؛
۶. استقرار دوباره سوژه حقوقی سرمایه اجتماعی شده.

فقره اساسی نقد اسپیواک در این بخش، ناظر به نظریه سیاسی دلوز و گتاری درباب «میل» است: دلوز و گتاری روابط میان میل، قدرت و سوژکتیویته را درست درک نمی‌کنند، و نمی‌توانند به مفصل‌بندی یک «نظریه منافع» (theory of interests) دست یابند. نظریه ایدئولوژی برای درک منافع ضروری است؛ و بی‌تفاوتی دلوز و گتاری نسبت به ایدئولوژی، بسیار تکان‌دهنده است. به زعم وی تبارشناسی فوکو نام‌های بزرگی چون مارکس و فروید را فرومی‌کاهد، و از همین رو فوکو نمی‌تواند تبارشناسی را به نقد ایدئولوژیک «محض» (mere ideological critique) پیوند دهد.

وجه مثبت این بخش از مقاله اسپیواک آن‌جاست که آلتوسر را در مقابل فوکو و دلوز قرار می‌دهد:

تاملات غربی درباب بازتولید ایدئولوژیک روابط اجتماعی به آن جریان اصلی [مارکس و فروید] تعلق دارد، و در دل همین سنت است که آلتوسر می‌نویسد: بازتولید نیروی کار علاوه بر بازتولید مهارت‌های آن، در عین حال مستلزم بازتولید اطاعت آن از ایدئولوژی حاکم برای کارگران و بازتولید توانایی دستکاری ایدئولوژی حاکم به‌نحو صحیح برای کارگزاران بهره‌کشی و سرکوب است، به طوری که آنان نیز آماده [پذیرش] سلطه طبقه حاکم در کلمات و از طریق کلمات [par la parole] خواهند شد.

فوکو وقتی از ناهمگونی فراگیر قدرت (pervasive heterogeneity of power) سخن می‌گوید، ناهمگونی نهادی گسترده مورد نظر آلتوسر را نادیده نمی‌گیرد. و به همین سان، دلوز و گتاری نیز در هزار فلات وقتی از ائتلاف‌ها و نظام‌های نشانه‌ها و دولت و ماشین‌های جنگ صحبت می‌کنند، در همین قلمرو ناهمگونی نهادها سخن می‌گویند. اما فوکو قبول نمی‌کند که نظریه توسعه‌یافته ایدئولوژی، تولید مادی خود در نهادینگی و نیز تولید مادی خود در ابزارهای موثر برای ساختن و انباشت دانش را در نظر می‌گیرد. این‌چنین، نقد

اساسی اسپیواک به تبارشناسی فوکو، متوجه نادیده گرفتن شرایط نهادی تولید ایدئولوژی و نادیده گرفتن سازوبرگ‌های دانایی ایدئولوژیک است. از دید اسپیواک، چون این فلاسفه تمامی استدلال‌هایی که نام ایدئولوژی را با خود همراه دارند رد می‌کنند، تضادی مکانیکی بین منافع و میل نیز برقرار می‌کنند، و در کنار جامعه‌شناسان بورژوا قرار می‌گیرند که ناخودآگاه مداوم یا فرهنگ شبه‌سوبژکتیو را جایگزین مفهوم ایدئولوژی می‌کنند (Spivak, 2010, p 240؛ اسپیواک، ۱۳۹۷، ص ۲۱).

این زمینه شبه‌سوبژکتیو در تقاطع با ناهمگونی، طلیعه سوژه بی‌نام (unnamed Subject) است. صحبت اسپیواک این است که فوکو، دلوز و گتاری اندیشه تضاد سازنده (constitutive contradiction) را نمی‌پذیرند و آگاهانه از جریان چپ خارج می‌شوند. آنان به نام میل سوژه تقسیم‌شده (undivided subject) را بار دیگر وارد گفتمان قدرت می‌کنند. فوکو اغلب مفاهیم فرد و سوژه را با هم خلط می‌کند، قدرت را در قالب «استعاره نقطه‌ای که به پیرامون خود به‌طور فزاینده نور می‌تاباند» تحلیل می‌کند، استثنا قاعده می‌شود، و آن نقطه مَنور یا پرتوافکن (radiating point) که به یک گفتمان منظومه‌ای (heliocentric discourse) جان می‌بخشد، جای خالی کارگزار را با خورشید تاریخی نظریه، یعنی سوژه اروپایی پر می‌سازد. (اسپیواک، ص ۲۲-۲۳؛ Spivak, 2010, p 241)

نقد اسپیواک به تعبیر خود وی به رئالیسم نماینده‌گرای دلوز نیز تسری می‌یابد، و تعیین سوژه جدید در جامعه کنترلی مورد نظر دلوز را ابتر می‌داند: «دلوز و فوکو نمی‌دانند که روشنفکر در درون سرمایه اجتماعی شده که تجربه انضمامی را به نمایش درمی‌آورد، می‌تواند به تحکیم تقسیم بین‌المللی کار کمک کند.» (Spivak, 2010, p 243)

مبحث مهم دیگر در بخش اول، به نمایندگی و باز-نمایی مربوط است. اسپیواک در این جا بحث پیچیده تمایز بین *vertreten* یا *represent* را در کنار *darstellen* یا *re-present* بر پایه هجدهم برومر لوئی بناپارت و سرمایه و گروندریسه تحلیل می‌کند. وی مسئله پدرمآبی یا پدری (patronymic) را هم در همین جا تحلیل می‌کند. در این خصوص، تکیه اصلی اسپیواک، بر فقراتی از کتاب هجدهم برومر لوئی بناپارت است که در آن مارکس به صورت تحلیل انتقادی گفتار، برآمدن لوئی بناپارت برادرزاده ناپلئون بناپارت و ادعای نمایندگی وی از جانب دهقانان و شأن پدری وی را بازکاوی می‌کند. (ر. ک. مارکس، ۱۳۷۹، ص ۱۶۶-۱۶۹)

هم‌چنین، در بخش اول کتاب، اسپیواک می‌خواهد دریافت دلوز و گتاری از نظریه فرم پول مارکس در کتاب *آنتی‌ادب* را تکمیل کند. از دید وی رابطه میان سرمایه‌داری جهانی یا استثمار در علم اقتصاد، و ائتلاف‌های دولت-ملت و سلطه در مقیاس ژئوپلیتیک امری کلان است. اسپیواک می‌گوید برای توضیح سطوح کلان و سطوح جزئی قدرت، باید به سوی نظریه‌های ایدئولوژی حرکت کرد. یعنی نظریه‌های شکل‌گیری سوژه که به صورت جزئی‌نگرانه و اغلب بی‌قاعده بر منافع کلان اثر می‌گذارند. باید توجه کرد که به‌نمایش آوردن یا به صحنه آوردن جهان از طریق رپرزنیتیشن (یا صحنه نوشتن آن، یا *دراشتلوتنگ آن*)، چگونه انتخاب کردن قهرمانان و نیاز به آنان و نمایندگان پدرمآب و کارگزاران قدرت (یا فرترتون) را پنهان می‌سازد. عمل رادیکال باید به هر دو مرحله بازنمایی توجه کند و نباید سوژه منفرد را از طریق مفاهیم کلی‌ای چون قدرت و میل مطرح کند. (Spivak, 2013, p 74؛ اسپیواک، ۱۳۹۷، ص ۳۴-۳۵). اسپیواک تا جایی با فوکو و دلوز همراه است، اما نهایتاً به ژاک آلن میلر و ادوارد سعید می‌پیوندد که با وجود الهام‌گرفتن از فوکو، از وی فراتر هم رفته‌اند. محور اتحاد اسپیواک با میلر و سعید تاکید بر بازنمایی، تعهد، و آپاراتوس به‌منزله نهاد است. سوژه بی‌نامی که نمایندگی نمی‌پذیرد و باید از جانب خودش سخن بگوید و روشنفکر سوژه‌ای است که خود را به ستم‌دیدگان نزدیک می‌بیند اما با آنان یکی نیست. این روشنفکر فقط درباره سوژه نمایندگی نشده گزارش می‌دهد و آثار قدرت و میل بر سوژه بی‌نام را تحلیل می‌کند. نکته اساسی اما هم‌چنان تاکید اسپیواک بر ایدئولوژی است: «انکار نظام نشانه‌ای راه را بر نظریه مبسوطی در باب ایدئولوژی (a developed theory of ideology) می‌بندد.» اسپیواک همراه با سعید فوکو را نقد می‌کند که قدرت را امری فرینده و افسونگر می‌داند و نقش طبقه، اقتصاد، شورش و قیام را می‌زداید (Said, 1983, p 243). «من به این تحلیل سعید مفهوم سوژه مخفی قدرت و میل را می‌افزایم که با شفافیت روشنفکر مشخص می‌شود.» مسئولیت نهادی منتقد وجه پیوند سعید و اسپیواک در مقابل فوکو است (ر. ک. Spivak, 2013, p 75؛ اسپیواک، ۱۳۹۷، ص ۳۶-۳۷). فوکو البته از آپاراتوس سخن گفته بود، اما در معنایی غیر از معنای مورد نظر آلتوسر. فوکو ایستمه را نوعی آپاراتوس خوانده بود، و این برای تحلیل‌گران ایدئولوژی قانع‌کننده نیست.

اسپیواک یکی دو بار از مفهوم S/subject استفاده کرده است. مقصود وی گویا دو نوع سوژه یا سوژه دووجهی است که یک‌بار با s کوچک نوشته می‌شود و بار دیگر با S بزرگ:

یکی سوژه کوچک و دیگری سوژه بزرگ. به باور اسپیواک، سوژه که بسیار عجیب با شفافیت از طریق انکارها به هم دوخته شده است، به طیف استثمارگران تقسیم بین‌المللی کار تعلق دارد. روشنفکران فرانسوی نمی‌توانند آن نوع قدرت و میلی را تصور کنند که در «سوژه بی‌نام دیگری اروپا» ساکن است. هر آنچه می‌خوانند، اعم از انتقادی یا غیرانتقادی، درون بحث تولید دیگری گرفتار است و از ساخته شدن سوژه بزرگ اروپایی (Subject as Europe) حمایت یا انتقاد می‌کنند. به همین سان، در ساخته شدن آن دیگری اروپا، دغدغه اصلی زدودن عناصر متنی‌ای است که با آن چنین سوژه‌ای می‌توانست مسیر خود را از طریق تولید ایدئولوژیک و علمی و نیز نهاد قانون بارور یا تصرف کند.

۲.۴ بخش دوم

بخش دوم متن اسپیواک به تحلیل خشونت معرفتی یا اپیستمیک (epistemic violence) در تدوین قانون هندو مربوط است. «پروژه ناهمگون، پراکنده و ازدور هماهنگ‌شده برای برساختن سوژه استعماری به‌مثابه دیگری» آشکارترین نمونه چنین خشونتی است. اسپیواک این‌جا نیز می‌خواهد از فوکو فراتر برود: فوکو خشونت اپیستمیک و بازسازی تام اپیستمه را در بازتعریف خرد در پایان سده هجدهم اروپا در نظر می‌گیرد، اما این تنها بخشی از روایت تاریخ اروپا و مستعمره‌ها است. هر دو پروژه بازسازی اپیستمیک اجزای جابجاشده و ناشناخته یک موتور بزرگ دارای دو دست است. بهتر است خردمتن روایت چندتکه امپریالیسم را «دانشی تحت انقیاد» و «مجموعه‌ای از دانش‌ها بدانیم که سلب صلاحیت شده‌اند چون وظیفه‌شان را خوب ادا نمی‌کنند»؛ دانش‌هایی خام که در پایین سلسله‌مراتب در زیر سطح لازم شناخت یا دانایی قرار دارند. مسئله این است که چطور تبیین و روایتی از واقعیت به عنوان روایتی عادی و بهنجار تاسیس می‌شود. اسپیواک اینجا بر منطق تحلیل قدرت فوکو تکیه می‌کند تا مبانی تدوین قوانین هندو از سوی بریتانیا را تحلیل کند. وی خلاصه‌ای از خشونت معرفتی برای قانون‌گذاری انگلیسی‌ها در هند را به دست می‌دهد. این مقدمه‌ای است برای بحث خیلی مهم و تخصصی اسپیواک درباره قربانی کردن زنان بیوه در هند. اپیستمه چهاربخشی نظام حقوقی هند از سده هجدهم بر چهار متن استوار بوده و از حافظه سوژه کمک گرفته تا به صحنه آید. این چهار متن *smriti*، *sastra* و *vyavahara* است. (ر. ک. Spivak, 2013, p 76؛ اسپیواک، ۱۳۹۷، ص ۳۹-۴۰) اسپیواک این تحلیل اپیستمه حقوقی هندو را به تحلیل آموزش و برنامه‌های پژوهشی در

هند پیوند می‌دهد. برنامه بدنام ماکاولای (Macaulay's infamous 'Minute on Indian' (1835) 'education') موضوع نقد اسپواک است. بین طبقه فرادست و میلیون‌ها فرودست، طبقه‌ای از مفسران شکل گرفته اند که به توجیه حاکمیت می‌پردازند. طبقه‌ای که خون و پوست هندی دارند اما از لحاظ سلیقه و ذهنیت و عقیده و اخلاق انگلیسی هستند. آموزش سوژه‌های استعماری مکمل نظام قانون است. اسپواک تاسیس جامعه آسیایی بنگال (Asiatic Society of Bengal) در ۱۷۸۴ و موسسه هندی آکسفورد (Indian Institute at Oxford) در ۱۸۸۳ و آثار تحلیلی پژوهشگرانی چون آرتور مک دانل و آرتور بریدال کیت از مدیران و گردانندگان استعماری امور سانسکریت را نیز در همین راستا تحلیل می‌کند. نوع کاربست رویکرد فوکو از سوی اسپواک در این موارد نیز انتقادی است. چون معتقد است دیدگاه فوکو از لحاظ ژئوپولیتیک به جهان اول تعلق دارد. اسپواک این چنین مبارزه فوکویی ضد قدرت را برمی‌گیرد، آن را به مبارزه پرولتاریایی مارکسیستی پیوند می‌دهد و با نظریه ایدئولوژی تکمیلش می‌کند.

۳.۴ بخش سوم

در بخش سوم، اسپواک برای فراتر رفتن از فوکو، به ژاک دریدا متوسل می‌شود. از دید وی

برخی ابعاد کار دریدا برای مردم خارج از جهان اول سودمند است. خواندن دریدا دشوار است و موضوع واقعی پژوهش وی فلسفه کلاسیک است. اما وقتی دریدا درک شود، بسیار کم‌خطرتر از روشنفکران جهان اول است که تظاهر می‌کنند به منزله نماینده‌ای غایب، اجازه می‌دهد سرکوب‌شدگان به جای خودشان سخن بگویند. (Spivak, 2013, p 87؛ اسپواک، ۱۳۹۷، ص ۶۷)

گراماتولوژی دریدا از این لحاظ برای اسپواک اهمیت دارد که از سوژه اروپایی و قوم‌مداری و اسازی می‌کند: «دریدا به منزله یک فیلسوف اروپایی تمایل سوژه اروپایی به برساختن دیگری به‌مثابه حاشیه‌ای بر قوم‌مداری را بیان می‌کند و آن را به عنوان معضل تمام تلاش‌های لوگوسنتریک مطرح می‌کند.» تبدیل تفکر یا سوژه متفکر به امری ناپیدا یا نامرئی، شناخت مداوم و بی‌پروای دیگری از طریق آسیمیلاسیون را مخفی می‌سازد. دلیل ترجیح دریدا بر فوکو و دلوز چیست؟ پاسخ اسپواک چنین است: «دریدا در صدد اجازه دادن به

دیگری‌ها برای سخن گفت از جانب خودشان نیست، بلکه خواهان خواستن و دعوت از دیگری مطلق در مقابل دیگری خودمقاوم‌ساز (-self as opposed to 'quite-other'/tout-autre) درون ماست.» (Spivak, 2013, p 89؛ همچنین ر. ک. اسپواک، ۱۳۹۷، ص ۷۱) این مدعای اسپواک کلیدی است و در نقد ما بر وی نیز اهمیت دارد.

قوم‌مداری علم اروپایی مبنای تحلیل اسپواک می‌شود. به بیان وی، سیر شناخت از طریق آسیمیلاسیون دیگری را می‌توان در ساخت امپریالیستی سوژه استعماری دنبال کرد، نه در هجوم‌های مکرر به روانکاوی یا فیگور زن، و این‌چنین اهمیت این دو مداخله در درون‌سازی را نباید کم دانست. از دید اسپواک دریدا وارد این حوزه نشده و نمی‌توانست شود. ساختار مکانیکی برساختن دیگری این‌چنین اهمیت می‌یابد:

می‌توان این مکانیک برساختن دیگری برای مفاد تحلیلی و مداخله‌گرانه بزرگ‌تری درمقایسه با اصالت قائل شدن به دیگری را به کار برد. آنچه در اندیشه فوکو مفید باقی می‌ماند، مکانیک تأدیب و نهادینه‌سازی و ساخته شدن استعمارگر است. فوکو اما آن را به هیچ شکل متقدم یا متاخر و پیشا و پسا از امپریالیسم مربوط نمی‌سازد. این سخنان فوکو برای روشنفکرانی فایده دارد که به تباهی غرب علاقه‌مندند. این سخنان برای آنان اغواکننده اما برای ما هراس‌ناک است، چون موجب همدستی سوژه پژوهشگر اعم از متخصص زن یا مرد برای پنهان شدن در عین شفافیت می‌شود. (p 90 Spivak, 2013؛ همچنین ر. ک. اسپواک، ۱۳۹۷، ص ۷۲. ترجمه فارسی این صفحات گاهی خارج از دقت است.)

۴.۴ بخش چهارم

این بخش در واقع یک مطالعه نیمه‌تخصصی درباره زن فرودست و خشونت ایستیمیکی است که در هند بر وی روا شده است. قسمت‌هایی از این بخش به تحلیل متون دراماساترا و ریگ‌ودا برای بررسی قربانی‌سازی زن بیوه، یا خود-قربانی‌سازی و خودکشی زن بیوه و ماهیت آداب پس از قربانی شدن او اختصاص دارد.

زن بودن، سیاه‌بودن و فقیربودن در واقع سه لایه از فرودستی است. مسئله آگاهی زن به‌مثابه فرودست، با آگاهی‌های نژادی و طبقاتی وی هم‌نشین می‌شود. اسپواک گزاره فرویدی «کودکی کتک می‌خورد» را به این صورت بازنویسی می‌کند: مردان سفید زنان

قهوه‌ای را از دست مردان قهوه‌ای نجات می‌دهند. شاید این مهمترین گزاره اسپيواک است که مطالعه انتقادی زن و نژاد و طبقه فرودست را به صورت توأمان طرح می‌کند. وی این سرکوب را نوعی سیر جمعی سرکوب سادومازوخیستی در یک اقدام امپریالیستی جمعی می‌داند که مناسب است در چارچوب روان‌کاوی وحشی (wild psychoanalysis) مطالعه شود. تاریخ سرکوب کودک در فراموشی او نهفته است و تاریخ سرکوب فرودست در گذشته باستانی ما نهفته است. اسپيواک با اتصال فریود به مارکس می‌خواهد فریب ایدئولوژیک اقتصاد سیاسی امپریالیستی را توضیح دهد و تاریخ سرکوب را ترسیم کند. در مورد زنان بیوه‌ای که خودکشی می‌کنند، این تاریخ سرکوب جدید، دو تبار دارد: ۱. الغای قربانی‌سازی بیوه‌ها توسط بریتانیا در ۱۸۲۹، و ۲. گذشته گره خورده با متون دارماساسترا و رگ-ودا (classical and Vedic past of Hindu India, the Rg-Veda and the Dharmasastra). زن بیوه هندو از کپه هیزم برای سوزاندن شوهر مرده خود بالا می‌رود و خود را روی آن قربانی می‌سازد. بیوه در سانسکریت *sati* خوانده می‌شده اما استعمارگران اولیه بریتانیایی آن را به صورت *suttee* آوانویسی کردند. الغای آن مراسم به دست بریتانیایی‌ها در واقع «نجات زنان قهوه‌ای از دست مردان قهوه‌ای توسط مردان سفید» بود. در مقابل، بومی‌گرایان هندی گفته بودند «زنان واقعاً می‌خواستند بمیرند». امپریالیسم خود را بنیان‌گذار جامعه مطلوب با حمایت از زن به مثابه ابژه محافظت او از دست هم‌نوع خودش معرفی می‌کند. اما این استراتژی پدرسالاری با ظاهر فریبنده هدیه انتخاب آزاد برای سوژه زن است. اسپيواک مختصراً «به طور جانبدارانه و در مقام یک غیرمتخصص» دارماساسترا و رگ-ودا را تحلیل می‌کند و در این تحلیل به سیاق فریود آنها را به منزله خاستگاه در نظر می‌گیرد. این تحلیل یک زن پسااستعماری است «درباره تولید سرکوب، ضدروایت برساخته آگاهی زن، هستی زن، خوب بودن زن، میل زن خوب، میل زن». این مطالعه‌ای است درباره جایگاه تثبیت‌شده زن به مثابه یک دال در نقش فرد اجتماعی. این مطالعه‌ای است درباره سرنوشت بیوه زیبای وفادار و سوخته، چگونگی مجاز شدن خودکشی، نحوه صدور جواز شرعی خودکشی زن بیوه، و ماهیت آداب و عزاداری و ماتم شریف زنانه. این مطالعه‌ای است درباره مناسک فرودستی زن زیبای شوهرمُرده. (Spivak, 2013, p 92-95؛ اسپيواک، ۱۳۹۷، ص ۷۸-۸۵)

به بیان اسپيواک، جاذبه ساتی (*sati*) این بود که از لحاظ ایدئولوژیک به منزله پاداش گیرا و مُحرک بود، درست همان گونه که جاذبه امپریالیسم این بود که از لحاظ ایدئولوژیک

به‌منزله رسالت اجتماعی گیرا و مُحرک بود. ساتی به ایدئولوژی تبدیل شده و اسم رایج دختران امروز است. ساتی یعنی همسر خوب. چهره زن بین پدرسالاری و امپریالیسم، سوژه‌سازی و ابژه‌سازی، ناپدید می‌شود، به دورن مغاک نخستین سقوط نمی‌کند بلکه به پاندول سرگردان و خشنی تبدیل می‌شود که تصویر جابجاشده زن جهان سومی گرفتار بین سنت و مدرنیزاسیون است.

اسپیواک با پیچ و تاب بسیار خواننده را به پاسخ آیا فرودست می‌تواند سخن بگوید یا نه نزدیک می‌کند: «فرودست به‌عنوان زن نمی‌تواند شنیده شود یا خواننده شود.» و «هیچ فضایی در کار نیست که سوژه جنسی شده فرودست از آنجا بتواند به سخن درآید.» و سخن نهایی اسپیواک چنین است: «فرودست نمی‌تواند سخن بگوید. فضیلتی در فهرست‌های جهانی که زن را عنصری پاکدامن می‌دانند نیست. بازنمایی زایل نشده است. روشنفکر زن به‌منزله روشنفکر وظیفه مشخصی دارد که نباید با شکوفا شدن از آن دست بشوید.» (Spivak, 2013, p 103-104؛ اسپیواک، ۱۳۹۷، ص ۱۰۶-۱۰۷)

۵. ارزیابی نگرش اسپیواک

در این مقاله مختصر نمی‌توان تمام ابعاد نگرش چندلایه اسپیواک را ارزیابی کرد. بنابر این صرفاً به جوهری از آن می‌پردازیم. اسپیواک به بنیان‌های فلسفی نظریه فرودستان کم‌تر پرداخته است. مطالعات فرودستان و نیز نظریه انتقادی ایدئولوژی عقبه عظیمی در فلسفه‌های لیبرال و جمهوری خواهانه روشنگری دارد. همین غیاب فکر فلسفی، یکی از نقصان‌های نقد وی بر فوکو نیز است.

از لحاظ غیاب عامدانه ایدئولوژی در دیرینه‌شناسی و تبارشناسی فوکو، می‌توان با اسپیواک موافق بود. فوکو در مراقبت و تنبیه صراحتاً ایدئولوژی را از تحلیل تبارشناختی کنار گذاشته است. میشل فوکو نوعی دیالکتیک را در تبارشناسی خود پنهان نگه داشته است؛ همچنان که عنصر «روح» را زنده و امری واقعی می‌داند که بدن‌ها و انقیادها را پیش می‌برد. اسپیواک درست می‌گوید که فوکو «ایدئولوژی» را از تبارشناسی کنار گذاشت. فوکو به جای ایدئولوژی، «روح» را بازاستخدام کرده بود. (ر. ک. فوکو، ۱۳۷۸، ص ۴۱-۴۲)

فوکو تاریخ خرد-فیزیک قدرت تبیهی را در دوران تبارشناسی روح مدرن جای می‌دهد. روح همبسته کنونی نوعی تکنولوژی قدرت بر روی سطوح بدن است، نه فرآورده‌ای ایدئولوژیک. همگام با اسپواک، می‌توان ایدئولوژی و سازوبرگ‌های آن را در ساخته شدن هنجارمندی‌ها عنصری ملموس تلقی کرد و آن را مجدداً وارد کار تبارشناسی کرد. هنجارمندی‌ها یا چنانکه فوکو در مراقبت و تنبیه آن را آشکارا «روح» می‌خواند، ماهیت مستقلی ندارند بلکه موجودیتی ساخته‌شدنی و مصنوع دارند. سازوبرگ‌های ایدئولوژیک به نوعی دم‌دستگاه‌های تولید روح اند.

اما آیا اسپواک به تمامی ابعاد تبارشناسی فوکو توجه کرده است؟ خیر. اسپواک به این توجه نداشته که فوکو عناصری چون جنگ، مبارزه و روابط فرودستی‌ساز را وارد فکر ساختاری کرده بود. فوکو زمینه‌های نقد فاشیسم، استالینسیم و نئولیبرالیسم را فراهم ساخته است. مشخصاً وی از زیست‌قدرت خاص هر یک از این اشکال سلطه سخن گفته بود، و اسپواک در غفلت از نقدهای فوکو، چنین بی‌مهابا تحلیلیات قدرت را فلسفه‌ای خاص روشنفکران بی‌تعهد برمی‌شمارد.

تبارشناسی پس از فوکو چندین عنصر را وارد تاریخی‌نگری نوین یا نوتاریخ‌باوری ساخته است. یکی از آنها تروما است، و دیگری ایدئولوژی. به این اعتبار، تبارشناسی پس از فوکو حفاری تروماها و میدان‌های ترومایی را هم به عهده دارد. عنصر تروما تبارشناسی را از توصیف وضعیت‌های جنگ‌آسا فراتر می‌برد. دیرینه‌شناسی و تبارشناسی به فلسفه سیاسی نزدیک‌تر می‌شود. فوکو خود در مقدمه بر *آنتی‌اودیپ* راه را گشوده بود. آنجا که بر زندگی غیرفاشیستی دست گذاشته بود (Deleuze and Guattari, 2000, , p xiii-xiv؛ همچنین در مورد سوژه جمعی یا سوژه غیرفاشیستی، ر. ک. به مقدمه مارک سیم بر *آنتی‌اودیپ*، ص xv - xxiv). پس از فوکو این مسیر جلوه‌های دموکراتیک و انتقادی بیشتری یافته است. تروما موضوع فلسفه سیاسی می‌شود. اسپواک خود در این مسیر عمل می‌کند، و مطالعات فرودستان به نوعی مطالعه تروماها است. اما اسپواک نتوانسته مطالعات فرودستی را از سطح مطالعات فرهنگی-تاریخی فراتر ببرد و وارد فلسفه سیاسی کند.

وجه شگفت‌انگیز کار اسپواک توسل وی به دریدا برای تمهید سلاحي برای عبور از فوکو است. آنجا که اسپواک می‌گوید دریدا دیگری مطلق را در مقابل دیگری خودمقاوم‌ساز دعوت می‌کند برای به هذیان در آوردن آن صدای درونی که صدای دیگری

در درون ماست، مطالعات فرودستان را به کلی از زمین سخت تاریخ خارج می‌سازد. گویی وی فرودست یا مردم را به منطقه‌ای خارج از تاریخ تبعید می‌کند تا روزی به نحوی و یا برحسب انگیزتار یا ذائقه‌ای لغت‌بازانه صدایی بیابد. نه این نحوه و شیوه مشخص است و نه نوع منطقه درونی‌ای که از آن یاد کرده ماهیت مشخصی دارد. کاربست روانکاوی نیز در این‌جا از چنان ابهامی برخوردار است که نتوانسته است در کنار گراماتولوژی نقد رادیکال سازوکارهای اقتصاد سیاسی بین‌المللی را تکمیل کند.

نکته شگفت‌انگیز دیگر در متن اصلی خود اسپیواک این است که وی در نقل قول توضیحات فوکو در جواب پرسش ژاک آلن میلر درباره *episteme* دچار اشتباه شده است. اسپیواک جمله مهمی از فوکو را به صورت تقطیع شده و نادرست در بخش چهارم متن خود، آن هم در داخل گیومه، نقل کرده است که مترجم فارسی را نیز به اشتباه انداخته است. اصل جمله فوکو در مصاحبه «اقرار تن» (Foucault, 1980, p 197) چنین است:

The *episteme* is the 'apparatus' which makes possible the separation, not of the true from the false, but of what may from what may not be characterised as scientific. (Foucault, 1980, p 197)

جمله‌ای که اسپیواک آورده است:

'The *episteme* is the "apparatus" which makes possible the separation not of the true from the false, but of what may not be characterized as scientific'. (Spivak, 2013, 94)

ترجمه ایوب کریمی: «اپیستمه، دستگاهی است که جدایی را نه از حقیقت، بلکه از باطل امکان‌پذیر می‌سازد، اما جدایی از آنچه را به عنوان امر علمی مشخص می‌گردد، ممکن نمی‌سازد.» (ص ۸۲-۸۳)

ترجمه پیشنهادی: «اپیستمه دستگاهی است که تمایز درست و غلط را ممکن نمی‌سازد، بلکه تمایز چیزی که علمی به حساب نمی‌آید را از چیز علمی ممکن می‌سازد. [یا به بیان بهتر: تمایز امر علمی از امر غیر علمی را ممکن می‌سازد.]»

البته سیاق و گرامر جمله، چنان گویا است که با *from what may* انداختن از سوی اسپیواک نیز اشتباه بودن جمله نقل شده قابل حدس است. این خطای گرامری از یک استاد نقد ادبی و تیم ویراستاران حرفه‌ای انتشارات *مُعظم* راتلج تعجب‌برانگیز است.

و نکته شگفت دیگر این‌که اسپیواک در ترجیح دریدا به فوکو-دلوز، موضعی بسیار ایدئولوژیک اتخاذ می‌کند. از واسازی دریدایی استفاده می‌کند و به فراسوی آن می‌رود و آن

موفولوژی را «بسیار تسکین‌دهنده‌تر و مفیدتر از مواضع سیاسی فوکو-دلوز برای مثال درباب زن‌شدن» می‌داند. می‌گویم شگفت، چون وی در مقام یک فمینیستِ دریدایی، «نفوذ فوکو و دلوز در جمع رادیکال‌های دانشگاهی امریکا را خطرناک» می‌داند. اسپيواک با بیانی که یادآور طرفداران جوان و دواآتشه تیم‌های فوتبال است، چنین به دفاع از دریدا درمقابل فوکو-دلوز می‌پردازد:

[دریدا] خواهان بازنویسی تکانه ساختاری اتویایی برای به هذیان در آوردن آن صدای درونی است که صدای دیگری در درون ماست. در اینجا من قدر فایده‌مندی طولانی-مدت ژاک دریدا را می‌دانم و به نظرم آن را در نویسندگان تاریخ جنسیت و هزار فلات نمی‌یابیم. (Spivak, 2013, p 104؛ اسپيواک، ۱۳۹۷، ص ۱۰۷).

اسپیواک صرفاً با تکیه بر متن مختصری چون گفتگوی فوکو و دلوز به نقد آنان پرداخته است.

۶. بررسی ترجمه فارسی

ترجمه متن اسپيواک به دلایل متعدد کاری دشوار بوده است، و باید قردادن مترجم ارجمند ایوب کریمی بود. باید تلاش‌های طاقت‌فرسای وی را ستود. زبان اسپيواک زبان سرراستی نیست و اصطلاحات روانکاوی و گراماتولوژی را نیز به سیاق خاص خودش به‌کار برده است. دوست گرامی‌ام در ترجمه فارسی در مواردی احتمالاً برای دقت بیشتر در امانت‌داری، از سیاق تحت‌اللفظی بهره گرفته است. می‌توان از چنین سیاقی فراتر رفت و بر تدقیق متن افزود. برای نمونه چند عبارت و جمله را به ترتیب خود متن برای بهبود ترجمه تطبیق می‌دهیم:

در ترجمه subjects-in-revolution آمده است «سوژه-در-انقلاب» (ص ۱۶). در این مورد، معادل «سوژه انقلابی» مناسب‌تر است.

Desire does not lack anything; it does not lack its object. It is, rather, the subject that is lacking desire, or desire that lacks a fixed subject; there is no fixed subject except by repression. Desire and its object are a unity: it is the machine, as a machine of a machine. Desire is machine, the object of desire also a connected machine, so that the product is lifted from the process of producing and something detaches itself from producing to product and gives a leftover to the vagabond, nomad subject.

Spivak, . ک . ر. Deleuze and Guattari, 1977, p. 26)؛ این ارجاع خود اسپیواک است. ر. ک .

(2013, p 68)

ترجمه فارسی ایوب کریمی از ص ۱۹ نقل شود: ... (اسپیواک، ۱۳۹۷، ص ۱۹)

ترجمه پیشنهادی:

میل فاقد هیچ چیز نیست. میل فاقد ابژه خود نیست، بلکه این سوژه است که فاقد میل است. یا میل است که فاقد یک سوژه ثابت است؛ هیچ سوژه ثابتی در کار نیست مگر از طریق سرکوب. میل و ابژه آن یک اتحاد اند: میل یک ماشین است؛ ماشینی مرکب از ماشین. میل ماشین است، ابژه میل یک ماشین متصل و پیوسته نیز است. به طوری که محصول از فرایند تولید کردن فراتر می‌رود و چیزی خود را از تولید جدا می‌کند تا تولید کند و پس مانده‌ای را به سوژه آواره و ایللیاتی می‌دهد.

برای معادل staging of the world in representation - its scene of writing, its

Darstellung، در ترجمه فارسی «مرحله‌بندی جهان ...» آمده است (ص ۳۴). اما «به‌نمایش درآوردن» یا «به صحنه آوردن» جهان مناسب‌تر است. چنان‌که خود اسپیواک نیز در عبارت معترضه‌ای از تعبیر its scene of writing یا «صحنه نوشتن آن ...» استفاده کرده است. (Spivak, 2013, p 74). این در مورد صفحه ۷۶ انگلیسی مطابق با صفحه ۴۱ فارسی نیز صدق می‌کند.

Neither Deleuze nor Foucault seems aware that the intellectual within socialized capital, brandishing concrete experience, can help consolidate the international division of labor. (p 242)

ترجمه ایوب کریمی: «به نظر نمی‌رسد که نه دلوز و نه فوکو از این امر آگاه باشند که روشنفکر در درون سرمایه اجتماعی شده که با شمشیر تجربه انضمامی قدرت‌نمایی می‌کند، می‌تواند به تحکیم تقسیم بین‌المللی کار کمک کند.» (ص ۲۳-۲۴)

ترجمه پیشنهادی: «دلوز و فوکو نمی‌دانند که روشنفکر در درون سرمایه اجتماعی شده که تجربه انضمامی را به نمایش درمی‌آورد، می‌تواند به تحکیم تقسیم بین‌المللی کار کمک کند.»

واژه دشواری‌ساز در این جا *brandishing* است. یک معنی این فعل «سلاح را به‌نمایش درآوردن، و سلاح و ادوات جنگ را به رخ کشیدن» است. در معنای کلی، این فعل یعنی «با اشتیاق نشان دادن چیزی»، و «جنباندن و به اهتزاز درآوردن».

گاهی نیز شاید بر اثر خطای دید، برخی مفاهیم به‌طور معکوس ترجمه شده است. برای نمونه در ترجمه این عبارتِ *the transparency of the intellectual* آمده است «ناپیداییِ روشنفکر»، اما «شفافیتِ روشنفکر» درست است. مفهوم *transparency* در همان صفحه در ترکیب *This S/subject, curiously sewn together into a transparency by* denegations، نیز اشتبهاً «ناپیدا» ترجمه شده است. (ر. ک. Spivak, 2013, p 75؛ اسپواک، ۱۳۹۷، ص ۳۶-۳۷)

Their seduction for them, and fearfulness for us, is that they might allow the complicity of the investigating subject (male or female professional) to disguise itself in transparency.

ترجمه ایوب کریمی: «... آنها می‌توانند پیچیدگی سوژه محقق (متخصصان مرد یا زن) را برای مخفی ساختن خود در ناپیدایی امکان‌پذیر سازند.» (Spivak, 2013, p 90؛ همچنین ر. ک. اسپواک، ۱۳۹۷، ص ۷۲)

ترجمه پیشنهادی: «همدستی سوژه پژوهشگر اعم از متخصص زن یا مرد برای پنهان‌شدن در عین شفافیت می‌شود.»

واژه *catachresis* در ص ۱۰۴ اصلی، به معنی «استعمال غلط واژگان یا دژکاربرد» است، نه «استعمال لغت». (ص ۱۰۷ فارسی)

برخی توضیحات قسمت یادداشت‌های پایانی کتاب (۱۷ مورد از ۹۱ یادداشت توأم با ارجاع) نیز به صورت انگلیسی جا مانده و لازم است به فارسی ترجمه شود.

۷. نتیجه‌گیری

مطالعات فرودستان به روایت اسپواک به درستی مسئله ایدئولوژی و نظریه ایدئولوژی را وارد مطالعات تاریخ انتقادی یا تبارشناسی کرده است. این وجه بسیار ارزشمند کار اسپواک است. مطالعات فرودستان مسئله آپاراتوس یا سازوگرهای سلطه را وارد تاریخ انتقادی کرده و نقصان نگرش فوکو را برطرف ساخته است. فوکو هنجارمندی یا روح را جایگزین آپاراتوس و نهاد کرده بود. اما اسپواک فوکو را به دلوز فرومی‌کاهد و تفاوت‌های بسیار زیاد آنان را نادیده می‌گیرد. همچنین، اسپواک مجموعه چند هزار صفحه‌ای نوشتارها و گفتارهای فوکو را به یکی دو مصاحبه فرومی‌کاهد، و گاهی جملات فوکو را به صورت اشتباه نقل کرده و مترجم فارسی نیز از این رو به خطا افتاده است.

اما اسپیواک به ریشه‌های فلسفی نظریه فرودستی در مدرنیته روشنگری توجه ندارد، و چه بسا همین بی‌توجهی وی به ریشه‌های فلسفی نقد در سنت‌های جمهوری خواهانه و لیبرال، کار وی را به تعارض می‌کشاند. اسپیواک به‌منزله یک فمینیست پسااستعماری پیرو دریدا، در دام موضعی ایدئولوژیک غلطیده است. وی با وجود تاکید بر «هویت تفاوت‌بنیاد»، به منطق ایدئولوژی ستیز فلسفه تفاوت کاملاً وفادار نیست. اسپیواک عنصر بازنمایی را به فلسفه و روشی پیوند داده که بنیاداً در سازوکارهای دلالت و بازنمایی تردید افکنده است. تاکید اسپیواک بر تعهد روشنفکر و روشنفکر به‌منزله نماینده فرودستانی که قادر به سخن‌گفتن نیستند، نوعی پیشنازگرایی روشنفکرانه را می‌پروراند. اسپیواک بی‌مهابا از مارکس و نقد مارکسیستی یاد می‌کند، اما از لنین که پیشوای این نگرش پیشتازگرایانه است سخنی به میان نمی‌آورد! خطر ظهور نوعی پیشتازباوری لنینی-مائوئی در بطن اندیشه اسپیواک نهفته است. فرودستی که قادر به سخن‌گفتن نیست، در موقعیت مصرف‌کنندگی و انفعالی خود باقی خواهد ماند. منطقاً زن فرودستی که نمی‌تواند سخن بگوید، نیاز به سخن‌گویان خیرخواه دارد! آیا این سخن‌گو به بلوک فرادستی دیگر تبدیل نمی‌شود؟ ادوارد سعید، میشل فوکو و آنتونیو نگری دهه‌ها برای بیرون راندن این سخن‌گوی پیشتاز تلاش کرده‌اند.

نظریه فرودستی اسپیواک فاقد جامعه‌شناسی زن فرودست تولیدکننده و مصرف‌کننده است. این کتاب اسپیواک چنان مسئله فرودستی را در پیچ‌وتاب روانکاوی گراماتولوژیک فرو می‌برد که اقتصاد سیاسی لیبدو، اقتصاد سیاسی میل و اقتصاد سیاسی تن و سازوبرگ‌های تولید و مصرفی که فقط به زنان مربوط نیست بلکه زن نیز جزء نیروهای تولیدکننده و مصرف‌کننده آن است، درست ردیابی و تحلیل نمی‌شود.

اسپیواک مسئله فرودستی را عمدتاً به سطح داخلی و ملی فرومی‌کاهد. جامعه هندی امروز بخشی از پیکره نظام جهانی‌ای است که به تولید سوپرکتیویته‌های مصرف‌کننده و کالایی‌سازی تن و سوپرکتیویته دامن می‌زند. از لحاظ مطالعه نژادی نیز این تاکید بر سطح ملی فرودستی، مانع از یک مطالعه نژادی نظام‌مند است. اسپیواک شبکه عظیم مهاجران هندی در اروپا، بریتانیا، امریکای شمالی، استرالیا، آسیای شرقی و کشورهای حوزه خلیج فارس و جایگاه طبقاتی آنان در آن مناطق خارج از شبه‌قاره هند را نادیده گرفته است.

اسپیواک فرودست را به جنس زن محدود ساخته است؛ آن هم زن هندی. مطالعات وی نتوانسته است مرد فرودست، جنسیت‌های فرودست دیگر و کودکان به‌منزله فرودست را نیز در بر گیرد. به‌علاوه، می‌توان با الهام از گلوریا انزالدوا از هویت‌های مرزی و فرودستی‌های مرزی نیز سخن گفت، و مرزهای مطالعات فرودستان را از حوزه «ثابت» زنان هندی فراتر برد.

اسپیواک با اعلام ناتوانی فرودست، راه‌هایی را مسدود می‌سازد. در عوض، وی با پیروی از ندای دریدا برای به‌سخن در آوردن فرودست از طریق نیروی مبهم درون خودمان، راه نوعی شهودِ خلسه‌آور را می‌گشاید که به کار آزاد گذاری نیروی خیال و ذوق زیبایی‌شناختی می‌آید. در هر حال به وجود ادعای حرکت مطالعات فرودستان در مسیر مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل، این مطالعات دست‌کم در این کتاب اسپیواک به‌سختی نتوانسته است از سطح میدان نقد ادبی فراتر برود.

یادداشت‌ها

* در مورد گرامشی و مطالعات فرودستان در زبان فارسی، ر. ک. درسگفتار حسام سلامت درباره مطالعات فرودستان.

** برای نمونه می‌توان به ستم ماکروسکوپیکی یا ستم ساختاری و شبکه‌ای کلان از دید مرلین فرای در کتاب سیاست واقعیت اشاره کرد: Frye, 1983, p 1-16.

*** philosophies of denegation؛ آلتوسر این مفهوم را در مقاله «لنین و فلسفه» به کار برده بود. سید جواد طباطبایی آن را «فلسفه‌های استتکاف» ترجمه کرده بود. ر. ک. آلتوسر، ۱۳۵۸، ص ۱۴۲-۱۴۵؛ Althusser, 1971, p 66

کتاب‌نامه

آلتوسر، لوئی (۱۳۵۸)، *لنین و فلسفه و سه مقاله دیگر*، ترجمه جواد طباطبایی، اسپینوزا، باروخ (۱۳۷۶)، *اخلاق*، ترجمه محسن جهانگیری، چاپ دوم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

اسپیواک، گایاتری (۱۳۹۷)، *آیا فرودست می‌تواند سخن بگوید*، چاپ اول، تهران: نشر فلات.

اسپیواک و مطالعات فرودستان فراسوی فوکو: ... (رضا نجف‌زاده) ۳۸۱

- دلوز، ژیل و فلیکس گتاری (۱۳۸۱)، برگرفته‌ای از *ضدادیپ: کاپیتالیسم و شیزوفرنی*، در لارنس کهن، *از مدرنیسم تا پست‌مدرنیسم*، چاپ اول، تهران: نشر نی.
- دلوز، ژیل و میشل فوکو (۱۳۷۸)، «روشنفکرها و قدرت»، ترجمه‌مانی حقیقی، چاپ دوم، تهران: نشر مرکز، ص ۲۹۸-۳۱۵.
- دو لا بوئسی، اتین (۱۳۹۳)، *گفتار در بندگی خودخواسته*، ترجمه لاله قدکپور، چاپ دوم، تهران: نشر گمان.
- فوکو، میشل (۱۳۷۸)، *مراقبت و تنبیه: تولد زندان*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، چاپ دوم، تهران: نشر نی.
- گرامشی، آنتونیو (۱۳۶۰)، *ستمبران و ستمگران، و ده مقاله دیگر*، ترجمه وارثان میکائیلیان، تهران: انتشارات فرهنگ نوین.
- مارکس، کارل (۱۳۹۰)، *هیجدهم برومر لویی بناپارت*، ترجمه باقر پرهام، تهران: نشر مرکز.

- Althusser, Louis (1971), *Lenin and Philosophy and Other Essays*, trans. Ben Brewster, New York: Monthly Review Press.
- Chatterjee, Partha (1985), 'Modes of Power: Some Clarifications', *Social Scientist*, Vol. 13, No. 2, Feb., pp. 53-60.
- Deleuze, Gilles and Felix Guattari (1977), *Anti-Oedipus: Capitalism and schizophrenia*, trans. Richard Hurley et al., Viking Press: New York.
- Deleuze, Gilles and Felix Guattari (2000), *Anti-Oedipus: Capitalism and Schizophrenia*, trans. Richard Hurley et al., University of Minnesota Press, Minneapolis, Tenth printing.
- Deleuze, Gilles & Michel Foucault (1977), 'Intellectuals and Power', in Michel Foucault, *Language, Counter-Memory, Practice: Selected Essays and Interviews*, edited by Donald F. Bouchard, New York: Cornell University Press.
- Foucault, Michel and Gilles Deleuze (1972), "Les Intellectuels et le pouvoir", *L'Arc*, no 49.
- Foucault, Michel (1980), 'The Confession of The Flesh: A conversation with Alain Grosrichard et al', in Michel Foucault, *Power/Knowledge: Selected Interviews and Other Writings 1972-1977*, Edited by COLIN GORDON, New York: Pantheon Books.
- Frye, Marilyn (1983), *Politics of Reality: Essays in Feminist Theory*, Trumansburg, New York: Crossing Press.
- Guha, Ranajit (ed.) (1982), *Subaltern Studies I: Writing on South Asian history and society*, New Delhi: Oxford University Press.
- Guha, Ranajit (ed.) (1983), *Subaltern Studies II: Writings on South Asian History and Society*, New Delhi: Oxford University Press.
- Guha, Ranajit (1983), *Elementary Aspects of Peasant Insurgency in Colonial India*, New Delhi: Oxford University Press.

- Guha, Ranajit, and Gayatri Chakravorty Spivak (eds.) (1988), *Selected Subaltern Studies*, Delhi: Oxford University Press, p. 3-32.
- Gramsci, Antonio (1978), 'Some aspects of the Southern question', *Selections from Political Writing: 1921-1926*, trans. Quintin Hoare, New York: International Publishers.
- Gramsci, Antonio (2000), *The Antonio Gramsci Reader: Selected Writings, 1916-1935*, edited by David Forgacs, New York: New York University Press.
- Macherey, Pierre (1978), *A Theory of Literary Production*, trans. Geoffrey Wall, London: Routledge.
- Said, Edward (1983), *The World, The Text, The Critic*, Cambridge: Harvard University Press.
- Said, Edward (1984), 'Permission to narrate', *London Review of Books*, 16 February.
- Spinoza, Benedict (2007), *Theological-Political Treatise*, edited by Jonathan, Cambridge University Press.
- Spivak, Gayatri Chakravorty (1988), "Can the Subaltern Speak?". In Nelson, Cary; Grossberg, Lawrence (eds.). *Marxism and the Interpretation of Culture*. Basingstoke: Macmillan, pp. 271-313.
- Spivak, Gayatri Chakravorty (2000), 'The New Subaltern: A Silent Interview', *Mapping Subaltern Studies and the Postcolonial*, Edited and introduced by Vinayak Chaturvedi, London: Verso, p 324 (324-340).
- Spivak, Gayatri Chakravorty (2010), 'Can the Subaltern Speak?' in Rosalind Morris (ed), *Can the Subaltern Speak?: Reflections on the History of an Idea*, Columbia University Press, p 237.
- Spivak, Gayatri Chakravorty (2013), 'Can the Subaltern Speak?' in *Colonial Discourse and Post-Colonial Theory: A reader*, Edited by Patrick Williams and Laura Chrisman, London and New York: Routledge, p 66-111.